

Opening civilizational horizons and solving the crisis of divergence in the
Islamic world, with emphasis on Afghanistan

Mohammad Anwar Fayyazi ¹⁾ | Abozar Mazaheri ²⁾ | Yaqobi, Abdorrsol ³⁾

(DOI): [10.22034/MTE.2023.15211.1686](https://doi.org/10.22034/MTE.2023.15211.1686)

Abstract

Original Article

P 29 - 57

The issue of divergence in some Islamic countries like Afghanistan has turned into a deep and apparently unsolvable crisis. So far, various solutions have been proposed and used to solve this crisis, but no good results have been obtained. It seems that not paying attention to the civilizational horizon of the Islamic world is one of the main reasons for the ineffectiveness of the existing solutions. Therefore, the main question is, what capacity does having a civilizational horizon create to solve the crisis of diversity in Afghanistan? We believe that the origin of the most important crises in the Islamic world is the crisis of civilizational identity. The conquest of the western civilization has darkened the civilizational horizon of the Islamic world more than anything else. And now that a civilizational revival has taken place in the Islamic world following the wave of Islamic awakening, the Islamic countries in crisis should see themselves in this civilizational horizon and solve the crisis by opening the civilizational horizon. This research first explains the experience of solving the civilizational identity crisis in the Islamic world with a historical-analytical method and then evaluates the results of applying this experience in Afghanistan with a comparative method. **Key words:** Civilization, civilizational horizon, civilizational horizon opening, divergence, convergence, Islamic world, Afghanistan.

1 - PhD in History of Contemporary Thought, Imam Khomeini Educational and Research Institute. qom. iran
mafayyazi@gmail.com

2 - Assistant professor and member of the scientific faculty of Imam Khomeini Educational-Research Institute (RA).
abozar.mazaheri@yahoo.com

3 - Member of the academic board of Al-Mustafa International University. karshenasi1@gmail.com

Received: February 7, 2023 | Revised: March 29, 2023 | Accepted: April 16, 2023



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

افق گشایی تمدنی و حل بحران واگرایی در جهان اسلام با تاکید بر افغانستان

محمد انور فیاضی (نویسنده مسوول)^۱ | ابوذر مظاهری^۲ | عبدالرسول یعقوبی^۳

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2023.15211.1686](https://doi.org/10.22034/MTE.2023.15211.1686)

علمی - پژوهشی

چکیده

ص: ۵۷/۲۹

مساله واگرایی در برخی کشورهای اسلامی مانند افغانستان به یک بحران عمیق و به ظاهر غیر قابل حل تبدیل شده است. تا کنون راه‌حل‌های مختلفی برای حل این بحران مطرح و به کار گرفته شده، اما نتیجه درستی در پی نداشته است. به نظر می‌رسد؛ عدم توجه به افق تمدنی جهان اسلام، یکی از دلایل اصلی ناکارآمدی راه‌حل‌های موجود است. بنابراین، سؤال اصلی این است که داشتن افق تمدنی چه ظرفیتی برای حل بحران واگرایی افغانستان ایجاد می‌کند. معتقدیم منشأ مهم‌ترین بحران‌های جهان اسلام، بحران هویت تمدنی است. استیلاي تمدن غربی، بیش از هر چیز افق تمدنی جهان اسلام را تیره و تار کرده است و حال که در پی موج بیداری اسلامی، یک خیزش تمدنی در جهان اسلام شکل گرفته، کشورهای اسلامی دچار بحران، بایستی خود را در این افق تمدنی ببینند و با افق‌گشایی تمدنی به حل بحران بپردازند. این تحقیق ابتدا با روش تاریخی - تحلیلی به تبیین تجربه حل بحران هویت تمدنی در جهان اسلام می‌پردازد و سپس با روش تطبیقی نتایج کاربردی این تجربه را در افغانستان مورد سنجش قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: تمدن، افق تمدنی، افق‌گشایی تمدنی، واگرایی، هم‌گرایی، جهان اسلام، افغانستان.

^۱ - دکتری تاریخ اندیشه معاصر، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) قم، ایران. mafayyazi@gmail.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره) قم، ایران. abozar.mazaheri@yahoo.com

^۳ - عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. karshenasil@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۸ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۱/۰۹ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷



بیان مساله

هر ملتی برای رشد و پیشرفت نیازمند هم‌گرایی و هم‌افزایی احاد ملت است. این هم‌گرایی نیازمند الگویی است که اولاً عوامل وحدت‌بخش را فعال کند و ثانیاً مانع از تأثیر عوامل واگرایی شود. تاریخ نشان می‌دهد؛ تمدن‌ها زمانی شکل گرفته‌اند، که عناصر وحدت‌بخش چنان برجسته باشند، که محیط پیرامونی خود را تحت تأثیر قرار دهند. برای نمونه در تاریخ اسلام در قرون چهارم، پنجم و ششم، تمدنی شکل گرفت که همه آیین‌ها، مکاتب، فرهنگ‌ها و گفتمان‌های اسلامی را در خود جای داده بود؛ اما پس از انحطاط و افول تمدن اسلامی و سپس سلطه‌ی استعمار بر کشورهای اسلامی، عوامل وحدت‌بخش جهان اسلام هر روز کم‌رنگ‌تر و کم‌اثرتر شد. تمدن غربی تمامی زمینه‌های شکل‌گیری یک خیزش تمدنی جدید را در جهان اسلام مورد هدف قرار داد. جهان اسلام از هم گسیخته شد و همه چیز رنگ و بوی جدایی و تفرقه به خود گرفت.

شکل‌گیری جنبش‌های مقاومت و امواج بیداری اسلامی دیگر بار، مسلمانان را متوجه دوران طلایی تمدن اسلامی کرد. برخی کشورها توانستند، با ترسیم یک افق تمدنی اسلامی بر تفرقه‌ای که از عقب ماندگی مسلمانان و عقب‌نگه داشتن آن‌ها توسط دشمنان بر جهان اسلام حاکم شده بود، فایده‌آیند و با شکل‌دادن به یک هویت تمدنی ظرفیت‌های خود را در جهت پیشرفت و رفع عقب‌ماندگی فعال کنند. عمومی‌تر شدن این مرحله از بیداری اسلامی به یک خیزش تمدنی در جهان اسلام رقم زده است؛ اما به رغم این خیزش تمدنی برخی کشورهای اسلامی مانند افغانستان، هنوز نتوانسته‌اند، از این مانع عبور کنند.

به نظر می‌رسد؛ علت اصلی عدم موفقیت این کشورها، نداشتن یک چشم‌انداز و افق تمدنی اسلامی و عدم توجه به خیزش تمدنی جهان اسلام است به نحوی که بتواند آن‌ها را از ذیل افق بسته تمدن غربی در نتیجه بحران واگرایی بیرون بیاورد. افق تمدن غربی برای کشورهای اسلامی افقی بسته و به بن‌بست رسیده است. ذیل این افق، واگرایی در جهان اسلام هر روز افزایش پیدا خواهد کرد. از این‌رو، تا زمانی که نوعی «افق‌گشایی تمدنی» در کشورهای اسلامی صورت نگیرد، هم‌گرایی در این کشورها به سمت پیشرفت و شکل‌دادن به تمدن نوین اسلامی صورت نخواهد گرفت. در ادامه بعد از تبیین برخی مفاهیم کلیدی و مروری بر تجربه افق‌گشایی تمدنی برخی کشورهای اسلامی، به ضرورت الگویی برای افق‌گشایی تمدنی در کشور افغانستان می‌رسیم.

۱. چارچوب مفهومی

۱.۱. افق تمدنی

از آن‌جا که دست یافتن به تمدن برای هر ملتی مطلوب و تمدن بزرگ‌ترین واحد فرهنگی زندگی بشر است، از این‌رو، افق تمدنی بلندترین افق و چشم‌اندازی است، که ملت‌ها پیش روی خود ترسیم می‌کنند. البته هر ملتی دارای چنان ظرفیتی نیست، که افق تمدنی داشته باشد. ملت‌ها بر اساس مولفه‌های فرهنگی خود؛ یعنی باورها، ارزش‌ها و آرمان‌های شان و با توجه به ظرفیت‌های مادی و معنوی به ترسیم افق تمدنی خود می‌پردازند. افق تمدنی برای جامعه اسلامی برابر با ترسیم هدف متعالی جهت دستیابی به تمدن اسلامی است. چنان‌چه آیت‌الله خامنه‌ای «ایجاد تمدن نوین اسلامی» را آرمان بلند انقلاب اسلامی دانسته (خامنه‌ای، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲) و نخبگان را به هدف‌داری و داشتن افق تمدنی در این عرصه توصیه می‌کنند. (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۷/۲۵) جهان اسلام با توجه به غنای فرهنگی و ظرفیت‌های فراوانی که در اختیار دارد، چنان‌که در گذشته یکی از شکوفاترین تمدن‌های بشری را شکل داده، می‌تواند، از افق تمدنی نوین دینی برخوردار شوند که معتقدیم: در حال حاضر چنین افقی در بین کشورهای اسلامی شکل گرفته است.

۲.۱. افق‌گشایی تمدنی

افق‌گشایی تمدنی، زمانی صورت می‌گیرد که افق تمدنی یک ملت بسته شده و امکان ترسیم نداشته باشد. تمدن‌ها می‌توانند، افق تمدنی رقیب خود را مسدود و با یأس و ناامیدی همراه کنند. این اتفاق زمانی می‌افتد که تمدن رقیب در وضعیت عقب ماندگی قرار گرفته باشد. با حضور و غلبه تمدن غربی که یک تمدن سلطه‌گر و مهاجم است، عقب‌نگه‌داشتن هم رقم خورده و بسته شدن افق تمدنی مضاعف شده است. تجدید حیات دوباره، با توجه به ماهیت غنی باورها، ارزش‌ها و آرمان‌ها و نیز حجم زیاد ظرفیت‌هایش می‌تواند، زمینه افق‌گشایی تمدنی را فراهم کند. جهان اسلام در مواجهه با تمدن غربی در حال حاضر این وضعیت را دارد. رهایی از چنین وضعیتی در جوامع اسلامی، میل به ارزش‌های فرهنگی و تمدن‌خیز دینی برای افق‌گشایی تمدنی است. اکنون برخی کشورهای اسلامی از جمله ایران اسلامی حرکت اثرگذار و نوینی را به سمت تمدن‌سازی اسلامی و رهایی از بن‌بست انحصار تمدنی غرب آغاز کرده و باورمند است، که دین، توان پاسخ‌گویی به نیازهای تمدنی جوامع اسلامی را دارد (دنیوی، ۱۳۹۷: ۲۹۴) و می‌تواند، الگویی جهت افق‌گشایی تمدنی در جهان اسلام قرار گیرد.

۳.۱. واگرایی

واگرایی، از واژگان پرکاربرد در بسیاری از حوزه‌های علوم است. در کتاب‌های لغت و آثار نویسندگان پیچیدگی خاصی در درک این مفهوم دیده نمی‌شود. دور شدن از مبدا مشترک یا رها شدن از چارچوب هویت‌های مشخص، نوعی واگرایی تلقی می‌گردد. «تباعد»، «تباين»، «دور شدن» یا «دوری گزیدن» در مجموعه‌های لغات فارسی از معانی واگرایی است (دهخدا، ۱۳۷۳؛ عمید، ۱۳۸۱، ذیل واگرایی؛ کیانوش، ۱۳۸۱: ۵۱۴) و در زبان انگلیسی واژه «Divergence» برابر با واگرایی، دور شدن از یک‌دیگر و حرکت در جهات مختلف است. (آریان‌پور، ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۵۱۵) در جامعه‌شناسی زبان و زبان‌شناسی تاریخی، واگرایی فرایند تغییر و تحول و دور شدن گویش‌ها و زبان‌ها از یک‌دیگر است و از منظر سیاسی به عدم تمایل واحدهای سیاسی به هم‌کاری و اشتراک مساعی در عرصه‌ی سیاست که زمینه‌ای دوری آنان را فراهم می‌آورد، واگرایی می‌گویند، که از متغیرهای نظیر «عوامل انسانی، روانی، اجتماعی، واحدهای سیاسی و متغیرهای بین‌المللی» تأثیر می‌پذیرند و فرایندی است، که واحدهای سیاسی و دولت‌ها از یک‌دیگر دور شده و زمینه‌های بحران فراهم می‌آید. (قوام، ۱۳۷۰: ۲۲۹؛ علی‌بابایی، ۱۳۸۲: ۵۹۸)

از تفکر پیرامون مفهوم واگرایی، نکات زیر را می‌توان استنباط کرد: ۱. فرض مبدا مشترک و یک‌سان؛ ۲. واگرایی در چارچوب هویت‌های: قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی، ملی، ایدئولوژیک و دینی است؛ ۳. واگرایی شروع دور شدن از نقطه مشترک است؛ ۴. نقطه اشتراک و اتصال مساله نورمال و مورد پسند و فاصله‌گیری (واگرایی) از آن مذموم است. (یعقوبی، ۱۳۹۶: ۱۵ - ۱۶) بنابراین، واگرایی اختلاف نظر، اختلاف رویه و دوری گزیدن از محور و هویت مشترک به شمار می‌رود. واگرایی، در یک اجتماع از تعمیق شکاف‌های اجتماعی فعالی سر برمی‌آورد، که در دگرگونی و صورت‌بندی جامعه نقش دارد. در هر جامعه‌ای شکاف‌های اجتماعی مختلفی وجود دارد که از طبقه‌بندی‌هایی با ماهیت اقتصادی و یا شکاف‌های گوناگون تباری، نژادی، مذهبی، جنسیتی و غیره، ناشی می‌شود. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۹۹) شکاف‌ها، گاهی در سطح یک جامعه و کشور و زمانی در گستره‌ی وسیعی از محیط زیست انسانی، مانند شکاف‌های موجود در جهان اسلام، پدیدار می‌گردد. واگرایی‌های دنیای اسلام، ریشه در علل و عوامل گوناگون درونی و بیرونی از قبیل؛ تبارگرایی، تصلب و تعصبات مذهبی، اختلافات مرزی، سرزمینی، وابستگی به غرب و حضور مداوم نظام سلطه دارد. چنین شکاف‌هایی به بحران ژرفی دامن زده و حاکمیت‌های اسلامی را از هم دور کرده است، به‌گونه‌ای که حس تعلق و زیست مشترک ذیل فرهنگ و تمدن اسلامی را کم‌رنگ کرده است.

در ارتباط با کشور اسلامی افغانستان؛ این کشور نیز، درگیر شکاف‌های اجتماعی گوناگونی است. جامعه‌ی افغانستان سنتی و از این زاویه با چالش سنت و مدرنیته دست به گریبان بوده و مهم‌تر از این، با واگرایی‌هایی اجتماعی که محصول شکاف‌های مذهبی، قومی، زبانی، مذهبی و غیره است، درگیر است. شکاف‌های قومی و مذهبی در این کشور عمیق‌تر از سایرین است. برخی تنش‌های قومی و نژادی افغانستان را مزمن خوانده و تشدید شکاف‌های از این دست را نوعی «بازگشت به هویت‌های اولیه» (تهرانیان، ۱۳۹۶: ۲۷ - ۳۲) می‌دانند. شکاف‌های اجتماعی از منظر صاحب نظران به شکاف‌های فعال و خفته، ساختاری و غیرساختاری که محصول تصادفات تاریخی یک جامعه است، تقسیم می‌شوند. شکاف‌های مذهبی، قومی، زبانی، فرهنگی، نژادی و امثال آن در بسته‌ی شکاف‌های غیرساختاری و یا تاریخی قرار می‌گیرند. (بشیریه، پیشین: ۹۹ - ۱۰۲)

نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد، این کشور در بسیاری از زمینه‌ها دچار بحران است؛ مردم این سامان به دلیل باز شدن گسل‌های گوناگون، در واگرایی شدیدی قرار دارد. شدیدتر از همه شکاف و واگرایی قومی، زبانی و فرهنگی است؛ هرچند شکاف‌های مذهبی و جنسیتی را نیز، نادیده نباید گرفت.

بحران واگرایی، در هردو زمینه‌ی گسترده و محدود جهان اسلام و افغانستان اسلامی، به واگرایی تمدنی نیز منجر شده است. این در صورتی است، که رستن از واگرایی‌های تمدنی، جز با فکر کردن به تمدن اسلامی و بازتولید فکر تمدنی ممکن نیست. دلیل آن نیز، این است، که فکر تمدنی، به جای درنگ کردن بر عرصه‌های کوچک به هدف‌های بلند و چشم‌اندازهای وسیع، می‌اندیشد. تمدن؛ چتر گسترده فراقومی، فراملی و فراتر از خرده فرهنگ‌های کثیر است. با نگاه تمدنی روحیه هم‌زیستی و هم‌گرایی امت اسلامی، به هدف دستیابی به تعالی و رشد جوامع مسلمان و درک مصالح عالی امت مسلمان و افغانستان تقویت و آینده‌ی روشنی را فراروی آنان می‌گشاید. بنابراین، می‌توان تمدن را به چتر وسیعی توصیف کرد که همه‌ی ساحت‌ها و ساخت‌های اجتماعی را دربر گرفته و از محدودیت‌ها می‌کاهد و زمینه‌ی به فعلیت رسیدن تمامی استعدادهای بشری برای پیش‌رفت و تکامل را در بستری از نظم و امنیت و هم‌گرایی به وجود می‌آورد.

۲. بحران واگرایی

۱.۲. واگرایی‌های جهان اسلام

مسلمانان، پس از مسیحیت، جمعیت بیش از یک میلیارد و هشت صد میلیون نفر و در سراسر

جهان پراکنده‌اند. سرزمین‌های اسلامی گستره‌ی وسیعی در ابعاد ۱۱ هزار کیلومتر طول و ۵ هزار کیلومتر عرض را دربر می‌گیرد. از نظر ژئوپلیتیکی سه بخش: نقطه‌ی مرکزی جهان اسلام (خاورمیانه) که نقش موصلاتی و ارتباطی دارد، غرب جهان اسلام (شمال آفریقا) با ویژگی وحدت سرزمینی و شرق جهان اسلام از شرق ایران تا جنوب شرق آسیا را شامل می‌شود. خاورمیانه از مناطق مهم و حساس جهان است. راه‌های ارتباطی، تنگه‌های آبی، خلیج‌ها و دریا‌های مهم جهان در دسترس و کنترل آن است. تنگه‌های داردانل، بسفر، کانال سوئز، باب المندب، تنگه‌ی هرمز، مالاکا، جبل الطارق، خلیج فارس، دریای عمان و دریای سرخ در تجارت انرژی و بازرگانی و کوتاه کردن فاصله‌های دریایی و زمینی بین شرق و غرب عالم نقش مهمی دارند. (عزتی، ۱۳۷۱ الف: ۱۶۳)

بیش‌ترین جمعیت مسلمانان، در خاورمیانه و قاره آسیا و پس از آن در آفریقا زندگی می‌کنند. برخی کشورهای اروپایی نیز در زمره‌ی کشورهای اسلامی است. به‌لحاظ جمعیتی، مسلمانان در رتبه دوم و از رشد فزاینده‌ی برخوردارند. مسلمانان در بخش میانی و معتدل کره زمین و برخوردار از منابع سرشار نفتی، گازی و دیگر معادن و ذخایر پرکاربرد زندگی می‌کنند و همواره در معرض هجوم کشورهای استعماری بوده‌اند. (گلی زواره، ۱۳۸۵: ۱۷۱) کشورهای اسلامی با وجود برخوردار از منابع غنی اقتصادی در شمار کشورهای توسعه‌نیافته است و سهم‌شان از تجارت جهانی به پایه‌ی منابع و توان بالقوه اقتصادی آنان نیست. از نظر اداری و سیاسی پر شمار و پراکنده‌اند. هرکشوری به فراخور منافع حاکمان‌شان، در تعامل و تعهد با کشورهای استعمارگر قرار دارند و اکثراً از نقطه‌ی کانونی و محوری وحدت جوامع اسلامی دور گشته و به واگرایی در جهان اسلام دامن زده است. واگرایی دنیای اسلام، موجب شده است، اثرگذاری کشورهای اسلامی، علی‌رغم وحدت دینی در سطح جهانی کم‌اثر باشد. عوامل و زمینه‌های فراوانی در جهان اسلام، برای ایجاد واگرایی در میان کشورهای اسلامی وجود دارد که انسان‌ها و حاکمیت‌های هم‌کیش را دور از هم و منافع‌شان در تضاد با کشورهای مسلمان دیگر قرار داده است.

۱.۱.۲. عوامل درونی واگرایی

از منظر درونی؛ زمینه‌ها و عوامل اختلاف و واگرایی مسلمانان، عمدتاً در چند محور: عصبیت‌های قومی و نژادگرایی، تعصبات مذهبی، اختلافات مرزی و جغرافیایی و وجود سردمداران و حاکمیت‌های وابسته و بی‌ریشه در جوامع مسلمان بر می‌گردد.

۱.۱.۱.۲. قوم‌گرایی

تاریخ اسلام، در قرون نخستین شاهد کشمکش‌های قومی نژادهای عرب، ایران و ترک بوده است و در دوره‌های خلافت اموی و عباسی بروز و ظهور چشم‌گیری داشته است. (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۲۴، ۱۳۸) در دوران معاصر به خصوص پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، واگرایی‌های قومی، جهان اسلام را در باتلاق از مطالبات قومی، فرو برده است و بسیاری از جوامع مسلمان، بر داشته‌های برآمده از افتخارات قومی و تباری بیش‌تر از افتخارات ناشی از دین و دین‌داری تمرکز کردند. (یعقوبی، پیشین: ۶۳) در این عرصه، نویسندگان، رسانه‌ها و حکومت‌ها دخالت مستقیم داشته‌اند و بر دوگانه‌ی خودی و دیگری، در جامعه اسلامی، غیریت‌سازی و واگرایی دامن می‌زنند.

۲.۱.۱.۲. تعصبات مذهبی

خطرناک‌تر از همه، تفکر و اندیشه‌ی قشری‌گری و تعصب‌های ناشی از بدفهمی دینی است، که عده‌ی از دین‌داران متعصب و متولیان منبر و کرسی‌های تدریس، زبان و قلم به تکفیر پیروان سایر مذاهب اسلامی می‌گشایند. با تکیه بر مشاهدات زیستی و مراجعه به منابع مطالعاتی به راحتی می‌توان گفت: جریان تکفیر با طرد و تکفیر دیگر مسلمانان، بذر نفاق، خشونت، کشتار و ناامنی را در جوامع اسلامی می‌پاشند و جهان اسلامی مستعد هم‌گرایی را به مسیر دوری و تفرقه مذهبی سوق می‌دهند. به نحوی که برخی از جریان‌های تندرو و تکفیری با تغییر استراتژیک نوک بیان مبارزه را از غرب به سمت پیروان برخی مذاهب در جهان اسلام گردانده است. داعش و امثال آن نمونه روشن آن است. (یعقوبی، پیشین: ۳۶۳)

۳.۱.۱.۲. اختلافات مرزی

بخش چشم‌گیری از واگرایی‌های مسلمان، به اختلاف‌های مرزی، سرزمینی، منابع اقتصادی و غیره بر می‌گردد. در جهان اسلام، کم‌تر کشوری را می‌بینیم، که با همسایه یا همسایگان خویش در این باره اختلاف نداشته باشند، حتی کشورهای کوچک عربی با اشتراکات گسترده‌ی که دارند. (شیخ نوری، ۱۳۸۵: ۱۸۹-۲۱۵) اختلافات از این دست، هزینه‌های سنگین انسانی و اقتصادی را بر جهان اسلام تحمیل می‌کند. به‌عنوان نمونه، تنها در منطقه‌ی خلیج فارس، در حدود ۵۰ مورد اختلافات سرزمینی و مرزی وجود دارد، که موجب تشدید تنش‌های گوناگون می‌گردد. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۲) چنین اختلافی، در عین ایجاد دشمنی مداوم با همسایگان و تحمیل هزینه‌های گزاف، مانع بزرگی بر سر راه هم‌گرایی است.

۴.۱.۱.۲. وابستگی

حاکمیت‌های وابسته به استکبار و جهان سلطه نیز، با استفاده از زمینه‌های مستعد واگرایی در جهان اسلام، برای بقای خویش و در راستای منافع دشمنان واقعی وحدت مسلمانان، کم‌تر به تعامل مثبت با هم‌مسلمانان و دیگر کشورهای اسلامی می‌اندیشند. آنان بقای خویش را در استفاده از فرآورده‌های نظامی، اقتصادی و اجتماعی صنعت تمدن غربی و مشی و منش سیاست‌های نظام سلطه می‌دانند. (گلی زواره، پیشین: ۱۳۷) این مجموعه کم‌تر، در اندیشه‌ی بالندگی و اقتدار اسلامی و بیش‌تر در فکر دوام حاکمیت خویش با حمایت کشورهای غربی‌اند.

۲.۱.۲. عوامل بیرونی واگرایی

از منظر بیرونی؛ وجود و حضور سلطه‌گران خارجی با سابقه‌ی استعماری و مداخله در امور سایر کشورها به‌ویژه کشورهای اسلامی، غیرقابل انکار است. کشورهای استعمارگر، با شگردها و روش‌های تازه‌تر، همواره، به ایجاد اختلاف و پاشیدن جو بدبینی در میان مسلمانان و وابسته کردن آنان به خود، برای بهره‌برداری بیش‌تر تلاش کرده و می‌کنند. به وجود آوردن کشورهای کوچک و بزرگ و ترسیم خطوط مرزی که از میان اقوام و قبایل گوناگون می‌گذرد و در نتیجه، تقسیم گروه‌های هم‌فرهنگ به بخش‌های چندگانه، یکی از پیچیده‌ترین رفتارهای استعماری است. (شیخ نوری، پیشین: ۶۲) بدین لحاظ است، که بسیاری معتقدند: «مرزهای جهان اسلام، حاصل دستاوردهای استعمارگران» (ربیعی، <https://shop.iiwfs.com>) و موجب تفاوت مرزهای جهان اسلام با سایر نقاط جهان است. نقش استعمار در واگرایی مذهبی جهان اسلام، هم‌چون؛ نقشی است، که استعمار بر واگرایی‌های قومی دارد. (یعقوبی، پیشین: ۴۶۰) آنان گاهی، با برجسته‌سازی تضاد منافع کشورهای هم‌جوار در حوزه‌ی جغرافیایی خاص و زمانی با ایجاد تنش در سهم‌بندی و سهمیه‌های برخورداری از مزایای یک حوزه‌ی مشترک اقتصادی و غیره، بر طبل دشمنی میان کشورهای مسلمان کوبیده‌اند. (منصوری، ۱۳۶۷: ۶۹) اختلافات مرزی، سلیق گوناگون، تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، نژادی و باورهای مذهبی درونی ملل مسلمان، نیز زمینه‌ساز مداخلات و سوی استفاده‌ی استعمارگران، برای دور کردن کشورهای اسلامی و ملت‌های مسلمان از یک‌دیگر بوده است. (عزتی، ۱۳۷۸ ب: ۲۳۸) برغم موانع یاد شده، با این پرسش مواجه می‌شویم، که چگونه می‌توان در مسیر هم‌گرایی جهان اسلام قدم برداشت؟

۲.۲. بحران عمیق واگرایی در افغانستان

بحران کشور افغانستان، همه جانبه، دراز دامن و همه‌گیر است. کلیت جامعه افغانستان را درگیر و مجموعه‌ی ساخت‌ها، نهادها، نظم اجتماعی و روابط انسانی را دچار گسست کرده است. ریشه‌ی بحران به سده‌های پیشین تاریخ این سرزمین بر می‌گردد. در افغانستان بسیاری از نشانه‌ها و نمادهای هویت بخش ملی، از قبیل: سرزمین، پرچم، زبان، فرهنگ، دین و مذهب، نظام سیاسی، نهادهای اجتماعی و دیگر احساسات و علایق مشترک (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۵ - ۶۰)، که عامل هم‌گرایی ملی و رواداری اجتماعی است، به دلایل زیادی تبدیل به زمینه‌ی واگرایی و شکاف‌های ملی شده است. این کشور «در همه‌ی زمینه‌ها، دارای بحران است و عواملی که در میان افراد یک ملت می‌تواند، مایه‌ی پیوند و همبستگی ملی باشد، در افغانستان به شدت محل اختلاف است.» (هاشمی مقدم، ۱۴۰۰: ۴۵) به دلیل بحران عمیق اجتماعی هرکنش و واکنشی بر واگرایی‌های آن می‌افزاید. از این حیث شباهت تام به مریضی دارد، که گرفتار بیمارهای زمینه‌ای و مزمنی است، که با اندک نارسایی و گرفتاری بیماری آن حادث می‌گردد. برای نشان دادن عمق واگرایی تمدنی در این کشور، به تاریخ معاصر و سیاست‌های قومی اعمال شده در آن، نگاهی گذارا، می‌اندازیم:

۱.۲.۲. سیاست تبارگرایی

افغانستان، از برترانگاری تباری، به رغم گوناگونی قومیت‌ها، تنوع فرهنگی و زبانی به شدت رنج می‌برد. تاریخ این کشور جلوه‌های از سیاست قومی که انعکاس و بازتابی از رویکرد تک‌تبارگرایی نابرابر و غیر عادلانه است، را در رفتارهای؛ «استعمار داخلی» و «اخراج و نابودسازی قومی» (مارجر، ۱۳۷۷: ۱۶۹ - ۱۷۱) نشان می‌دهد.

۲.۲.۲. عنوان قومی

افغانستان، محل سکونت اقلیت‌های گوناگون است. بدین معنا که در این کشور، اکثریت مطلق، وجود ندارد. با این وجود، قرار دادن نام یک قوم بر کل قلمرو جغرافیایی، جدا کردن بسیاری از مردمان این زیست‌بوم از تاریخ، فرهنگ گذشته و کتمان واقعیت‌های آن است. از این‌رو، بسیاری از شهروندان افغانستان، در صورت زمینه‌ای برای تغییر، ترجیح خواهند داد، این قلمرو با یکی از نام‌های تاریخی خویش؛ آریانا یا خراسان یاد شود. چنین نام‌گذاری، دیواری از بی‌اعتمادی را در بسیاری از شهروندان کشور کثیرالاقوام افغانستان، ایجاد کرده است و به‌جای شکل‌دهی به ملت واحد، بر تشدید واگرایی‌ها، افزوده است.

۳.۲.۲. توزیع امتیازات بر معیار تباری

در جغرافیای کنونی افغانستان، از زمان تاج‌گذاری احمدشاه ابدالی/درانی در ۱۷۴۷ م = ۱۱۲۶ ش، تا کنون، اندیشه‌ی کشورداری، بر اساس منافع قومی یکی از سیاست‌های شاخص حکومت‌ها در افغانستان بوده است. احمدشاه حکومت‌داری را بر محور قومیت استوار کرد. برای قبایل پشتون امتیازات ویژه‌ای قایل شد، که بعدها به‌عنوان سیاست ثابت، از سوی زمامداران افغانستان تعقیب شد. توزیع زمین، میان پشتون‌ها با چنین مفکوره‌ای قابل توجیه است. «زمین‌های قندهار را بین عشایر درانی تقسیم کرد و یک قسمت آن را به سرداران آن‌ها به‌صورت جاگیر داد. بعدها وقتی کابل، هرات، پیشاور، پنجاب و کشمیر را فتح کرد، املاک و مزد به همان سرداران و سایر خانان بخشید. دارانی‌ها از ادای مالیه‌ی سرانه، مواشی، درخت میوه‌دار و تاک معاف بودند.» (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۱۳۹) به مرور این امتیاز نه تنها درانی‌ها، بلکه تمام پشتون‌ها را بدون ملاحظه‌ی اقوام دیگر شامل شد.

۴.۲.۲. نهادینه‌سازی رفتار قومی

ناسیونالیسم و تبارمحوری، با سیاست، فرهنگ و هرنوع کنش و واکنش‌های اجتماعی در افغانستان عجین است. حتی ارزش‌های دینی با ارزش‌های قبیله‌ی درآمیخته و در ارزش‌های قبیله‌ی حل‌گشته است. بدین لحاظ است، که بسیاری از حرکت‌های قومی با ظاهر دینی قومی تبارز می‌یابد. در ساختارهای سیاسی، نهادهای آموزشی و نمادهای فرهنگی خمیرمایه قومی، اساس فکر و رفتار آن مجموعه‌ها را تشکیل می‌دهد. به نحوی همه چیز بر ساخته قومیت است.

پیامد گفتمان مسلط قومی، موجب شده است، که پس از شکل‌گیری افغانستان نوین، هیچ جریان یا شخصیت فراقومی در این کشور، سربلند نکند. خواستگاه تباری شخصیت‌های مؤثر سیاسی و اجتماعی افغانستان، خود به خود حلقه‌ای تنگی از پوشش قومی را بر او پوشانده است. در مورد احزاب و جریان‌های کشور نیز، چنین چیزی صادق است. جریان‌های چپ و دموکرات‌های آمده از غرب، همه سرانجامی جز افتادن در ورطه‌ی قوم‌مداری نداشته‌اند. فعال‌سازی چنین ذهنیتی به شکل‌گیری جریان‌هایی مبتنی بر منافع قومی انجامیده که با داعیه‌های قومی به فعالیت خود ادامه می‌دهند. به عنوان نمونه برخی نخبگان پشتون با ادعاهای: اکثریت پشتونی در افغانستان، حق پیش‌تازی و اولیه برای حاکمیت همیشگی تبار پشتونی قایلند. آنان دوران کوتاه حاکمیت حبیب‌الله کلکانی و ربانی و سقوط نجیب‌الله را دوره‌های «زوال تداوم حاکمیت پشتون» می‌داند و باورمند است؛ که حق حاکمیت برادر بزرگ‌تر و قوم اکثریت (احدی، ۱۳۸۵: ۶۲۸ و ۸۲۱) ضایع شده است. جریان چپ نیز، علی‌رغم حضور بیش از یک دهه در قدرت، نه تنها، نتوانست، خود را از دام

سیاست‌های قبیله‌سالاری برهاند، بلکه موجب تصفیه حساب‌هایی خونین میان کمونیست‌ها شد. جریان‌های اسلام سیاسی و اخوانی نیز، با وجود اشتراکات در مبانی و اسلام‌گرایی، اصول اولیه فکری خویش را قربانی منافع قومی ساختند. حزب اسلامی گلبدین حکمت‌یار و جمعیت اسلامی افغانستان مرحوم برهان‌الدین ربانی، اصول اولیه‌ی خویش را به پای منافع تبارهای پشتون و تاجیک قربانی کرده‌اند. جریان‌های اسلام‌گرایی تشیع نیز، در سال‌های آخر جنگ با شوروی‌ها، به این نتیجه رسیدند، تا با انحلال احزاب متفرق و چندگانه، حزب واحدی را برای فعالیت در راستای خواست‌ها و آرمان‌های ملی و مذهبی خویش تشکیل دهند. از این‌رو، حزب وحدت اسلامی افغانستان را تشکیل دادند. این حزب و رهبری آن شهید عبدالعلی مزاری^(ه)، به فراخور وضعیت موجود در افغانستان، در راستای خواست‌های مذهبی و قومی، همانند سایر جریان‌های سیاسی کشور، عمل کردند.

۵.۲.۲. غارت سرزمینی

از ویژگی‌های بارز حکومت و سیاست قومی، استعمار داخلی و در انحصار گرفتن تمامی امتیازات ملی، برای تامین منافع قومی است. مصادره و غصب سرزمین‌های ملی و شخصی اقوام دیگر و در اختیار قرار دادن آن، برای یک قوم نمونه‌ی روش آن است. سیاست زمین‌خواری در عصر عبدالرحمان اوج گرفت و تا هنوز هم چنین سیاستی اعمال می‌شود. به گواه تاریخ در لشکرکشی‌های عبدالرحمان علیه هزاره‌های این کشور، حدود ۶۲ درصد این مردم از بین رفته است و «اکثر زمین‌های مردم هزاره را افغان‌ها [پشتون‌ها]، تصاحب کردند.» (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۳) روند غصب زمین‌های سایر شهروندان به نفع پشتون‌ها در هزاره‌جات تا هنوز از سوی کوچ‌نشینان پشتون با حمایت علنی و پنهانی حکومت ادامه دارد.

۶.۲.۲. تعصبات مذهبی

در جامعه‌ی افغانستان، مذهب تاثیرگذارترین عنصر، در روابط و ساخت اجتماعی و قومی است. بخش مهمی از نزاع‌های داخلی افغانستان و معارضات و رویارویی خونین با استفاده از همین تعلقات مذهبی صورت گرفته است. عبدالرحمان در دهه‌ی ۹۰ قرن نوزدهم میلادی، برای سرکوب قوم هزاره‌ی شیعه توانست، اهل سنت را با فتوای سفارشی برخی عالمان مذهبی، سرکوب نماید و ۶۲٪ جمعیت هزاره‌ها را از میان بردارد، اموال و دارایی و زمین‌های شان را غصب و حتی فرزندان و زنان شان را به‌عنوان برده و کنیز در شهرهای افغانستان و بیرون از آن به فروش برساند.

در دوره‌ی پس از اشغال افغانستان توسط شوروی، برای احزاب جهادی اهل سنت، پذیرش حضور و نقش شیعیان در جهاد و سیاست افغانستان، بسیار دشوار بود. برخی از رهبران جهادی اهل سنت، نقشی برای زنان و شیعیان در انتخابات و میدان سیاست کشور، قایل نبودند. بخشی از دلایل تحمیل جنگ‌های خونین اوایل دهه‌ی ۷۰ خورشیدی، در کابل بر شیعیان، ناشی از همان عصبیت‌ها و واگرایی‌های مذهبی بود. از اتهام‌های که همواره، بر شیعیان افغانستان وارد شده است، وابستگی سیاسی آنان به بیگانگان است. عبدالرحمان مردم هزاره را متهم می‌کرد، که از عالمان رافضی مشهد دستور می‌گیرند، تا افغانستان را نا امن کنند. (کاتب، ۱۳۷۲: ج ۳، ۱۲۵) دولت عمدتاً سنی مذهب مجاهدان در اوایل دهه هفتاد خورشیدی، برای جلوگیری از مشارکت عادلانه شیعیان به‌مخصوص، اقوام شیعه‌ی هزاره در قدرت، آنان را متهم به نوکری ایران کرده و با آنان جنگیدند. (رویش، ۱۳۹۱: ۱۲۳) تعصبات مذهبی گاه در حد تنفر از پیروان مذاهب دیگر و نفی و پاک‌سازی مذهبی - قومی منجر شده است. یکی از فرماندهان طالبان در دور اول پیروزی شان در مزار شریف به صراحت هزاره‌ها (شیعیان) را کافر دانست، که برای نجات جان شان تنها دو یا سه راه انتخاب داشتند: اسلام آوردن، کشته شدن یا به ایران رفتن. (همان، ۱۹۵) سیاست انسداد اجتماعی و رفتارهای تبعیض‌آمیز علیه اقلیت‌های مذهبی به‌مخصوص، شیعیان از گذشته‌های دور تا کنون «از طریق نابودسازی، تبعید و اسکان در مناطق نامطلوب [جغرافیایی]، جداسازی و محروم کردن آنان از امکانات زندگی بهتر» (سجادی، ۱۳۸۰: ۹۴) اعمال شده است.

۷.۲.۲. مداخلات و حضور خارجی

افغانستان، همواره، شاهد مداخلات مستقیم و غیرمستقیم نیروهای خارجی بوده است. افغانستان به‌عنوان کشور حایل میان دو قدرت استعماری روس و بریتانیای آن روز، موجب شد بود، این کشور دست‌خوش تحولات و ضعف باشد. آنان برای سلطه بیش‌تر بر این کشور به دشمنی‌ها و کینه‌های دورنی و بین‌الاقوامی و مذهبی نیز دامن می‌زده است. (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۲۳) سه جنگ تاریخی افغانستان با حاکمان بریتانیایی هندوستان، جنگ برای بیرون راندن شوروی از افغانستان و در اخیر سلطه‌ی آمریکایی‌ها بر افغانستان، بر تداوم نزاع‌های خونین و تحولات سنگینی منجر شده است. این نزاع‌های دوام‌دار، مردم افغانستان را نیز، درگیر کرده و ساخت اجتماعی و سیاسی آن را دست‌خوش عدم پایداری کرده است. مردم این کشور در طی پنجاه سال اخیر، جنگ‌های فرسایشی و خونینی را تجربه کرده‌اند، که روحیه‌ی ملی، اندیشه‌ی رواداری و هم‌گرایی را به شدت آسیب رسانده است.

۲.۳. افق‌گشایی و شکل‌گیری افق تمدنی در جهان اسلام

تا پیش از خیزش تمدنی اخیر جهان اسلام، تصور این‌که تمدن اسلامی گذشته، چیزی غیر از تمدن کنونی است و قابل احیا و بازیابی در آینده خواهد بود، غلط و نادرست قلمداد می‌شد. یأس و ناامیدی نسبت به آینده و احساس بی‌آیندگی، مهم‌ترین دستاورد غرب برای ملت‌های مسلمان بود. این‌که ملت‌ها احساس کنند یا بایستی به تاریخ غرب بپوندند، یا این‌که در بی‌آیندگی به سر ببرند، سرنوشت ملت‌های مسلمان را رقم می‌زد. به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای «روزی بود که امت اسلام امیدی به آینده نداشت، متفکران جهان اسلام می‌نشستند و برای روز سیاه مسلمانان مرثیه‌سرایی می‌کردند. آثار ادبی مسلمانان برجسته و پیش‌رو امثال سید جمال‌الدین و دیگران را در صد سال گذشته بینید. نخبگانی از دنیای اسلام که دل‌های شان بیدار شده بود، وضع مسلمان‌ها را می‌دیدند و حقیقتاً برای مسلمان‌ها مرثیه‌سرایی می‌کردند. حقیقتاً افق روشنی در دنیای اسلام دیده نمی‌شد.» (خامنه‌ای، ۱۳۸۷/۰۷/۱۰)

اما به‌ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران، که تکمیل‌کننده حرکت بیداری جهان اسلام است، یک «احساس هویت اسلامی در میان توده‌های مسلمان، در همه‌جا، به‌وجود آمده است» (همو، ۱۳۸۳/۰۵/۲۵) و «مسلمانان به آینده اسلام امیدوار شده‌اند.» (همو، ۱۳۶۸/۰۶/۲۲) متفکران جهان اسلام «با امید تازه‌ای به میدان آمدند. همان شاعران و هنرمندان و نویسندگانی که با پاس حرف می‌زدند، احساس شکست می‌کردند، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، روحیه‌ی شان عوض شد، لحن کلام شان و شعرشان و قلم شان تغییر پیدا کرد؛ رنگ امید به خود گرفت. (همو، ۱۳۸۸/۳/۱۴) این امیدواری باعث شد یک رویکرد تمدنی در بین جریان‌های فکری جهان اسلام شکل بگیرد. (غفاری هشجین، ۱۳۹۵: ۱۲۵) رویکردی که یک جنبه‌ی سلبي دارد و آن طرد غرب و ارزش‌های تمدنی مغایر با ارزش‌های فطری و اسلامی است و یک جنبه‌ی ایجابی که ساخت نظام اسلامی و احیای تمدن اسلامی است (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۱۱) که پاسخ‌گوی نیازهای مادی و معنوی انسان مسلمان معاصر باشد.

بین این دو جنبه سلبي و ایجابی تعامل دوسویه برقرار است. جهان اسلام از طرفی تا چشم‌انداز و افق تمدنی نداشته باشد، توان شکستن انحصار الگوی تمدنی غرب را ندارد، از طرف دیگر تا الگوی غربی را نفی نکند افق تمدنی جهان اسلام گشوده نمی‌شود. البته این یک گره کور نیست و موفقیت‌های نسبی برخی حرکت‌های استقلال‌خواهانه توانست، سرنخی باشد، برای باز شدن این گره. در برخی کشورهای مسلمان، ساختارهای قابل قبول و نظم سیاسی مقتدری را می‌توان دید که می‌تواند افق تمدنی جهان اسلام را بگشاید. همان‌گونه که در قرون میانه با گسترش قلمرو اسلامی،

جهان شاهد تمدن عظیم اسلامی بود، در دوره‌ی معاصر نیز، با استقلال حاکمیت‌های مقتدر و توانمند مسلمان، می‌شود از تمدن نوین اسلامی، سخن گفت.

جهان اسلام، در عصر کنونی، پس از خیزش‌های موفقیت‌آمیز اندیشه اسلامی در عرصه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی، اسلام و اندیشه‌های اسلامی را به گفتمان مسلط اجتماعی تبدیل کرده است. در ایران و مالزی و برخی دیگر از کشورهای مسلمان، حاکمیت‌های مستقل سعی دارند شعار و پرچم اسلام را بلند نگاه دارند و با حفظ سنت‌های اسلامی برای پیشرفت جامعه مسلمان تلاش نمایند. در این سرزمین‌ها تلاش می‌شود بدون وابستگی، در عین تعامل با تمدن‌های موازی و با استفاده از پیشرفت‌های دانش و فناوری که محصول تلاش همه انسان‌ها است، تمدن جدیدی به جهان عرضه نمایند. شخصیت‌ها یا کشورهای مدعی احیا و برپایی تمدن در این کشورها هرچند ممکن است از منظر اندیشه، زمینه‌ها و شیوه رفتار، متفاوت فکر کرده و عمل نمایند، اما هدف همه رسیدن به تمدن اسلامی با محوریت ارزش‌های دینی و حفظ معنویت و اسلام است.

این تمدن‌گرایی برآمده از اسلام‌گرایی و تبارز اعتماد به نفس دنیای اسلام است و تلاش می‌کند از «رنج عقب ماندگی تمدنی» (علوانی، ۱۳۸۰: ۲۸) نجات یابد. بر تشکیل «تمدن پیش‌رفته و متمدنی اسلامی» (همان، ۲۶) تأکید می‌کند و «ایجاد تمدن درخشان اسلامی» را برای توسعه و مدرن‌سازی جامعه اسلامی به عنوان «مصادق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۰۷/۲۳) وعده می‌دهد.

در این خیزش تمدنی، خود را نیازمند دستاوردهای تمدنی غرب می‌داند، اما آن را بخشی از میراث بشر تلقی می‌کند، تا یافته صرف تمدن غربی. علوانی معتقد است، دانش و فناوری غرب «میراث انسانی است و همه افراد بشر در آن سهیم هستند.» (علوانی، پیشین: ۶۶) آیت‌الله خامنه‌ای نیز دانش موجود در جهان را متعلق به جامعه‌ای بشری می‌خواند (خامنه‌ای، ۱۳۸۹: ۸۵) و برای تولید علم، اقتباس علمی از غرب را جایز دانسته، می‌گوید: «نفی غرب به هیچ‌وجه به معنای نفی فناوری و علم و پیشرفت و تجربه‌های غرب نیست.» (همان، ۸۲) با همین دید است، که برخی مدرنیته را به معنای پیشرفت و توسعه اقتصادی، علمی، صنعتی، اجتماعی و فرهنگی گفته و جامعه‌ی را که به توسعه متوازن در عرصه‌های فوق دست پیدا کند جامعه مدرن می‌دانند و باور دارد که باید «میان مدرنیته و غرب‌گرایی تفاوت قایل شد، زیرا مدرنیته بیان‌گر حاصل تجربیات عمومی انسانیت است. بی‌این‌که وابسته به دیدگاه معینی از زندگی باشد و این مساله با اسلام نیز هم‌خوانی و سازگاری دارد.» (ابوالنصر، ۱۳۷۸: ۸۲) یا به تعبیر اندیشمندان تمدن‌گرایی ایرانی تمدن نوین اسلامی «نوگرایی را

می‌پذیرد؛ اما با غرب‌گرایی مخالف است.» (متقی، ۱۳۸۷: ۶۲) به‌طور کلی تمدن‌گرایان مسلمان، پس از برپایی سیستم حاکمیت اسلامی آرمان ایجاد نظم تمدنی نوینی دارند، متفاوت از نظام‌های ارزشی تمدن غربی، بدون اقتدا به غرب و بدون از دست دادن هویت اسلامی (ابوالنصر، پیشین: ۷۹) می‌خواهند به توسعه و ترقی با حفظ اصالت و هویت اسلامی دست‌یابند که هویت تمدنی- فرهنگی اسلامی خوانده شود.

۴.۲. عبور از بحران واگرایی در سایه رویکرد تمدنی

وحدت و هم‌گرایی اسلامی، سابقه‌ی دیرینه در نظر و عمل اندیشمندان و عالمان مسلمان دارد. در این ارتباط، راه‌حل‌های گوناگونی ارایه و کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است، تا بحران واگرایی میان مسلمانان برطرف گردد. برغم تکاپوی فراوان، هنوز معضل واگرایی جهان اسلام و هم‌چنین بحران داخلی برخی کشورهای اسلامی از جمله افغانستان، به‌جای خود باقی است. راه‌کارهای ارایه شده برای برون رفت از واگرایی در افغانستان به فراخور دغدغه‌مندی که وجود دارد، گوناگون است و می‌توان در سه رویکرد فرهنگی- اجتماعی، سیاسی- بین‌المللی و تمدنی دسته‌بندی کرد و به همین میزان اثرگذاری آن نیز، متفاوت خواهد بود.

۱.۴.۲. رویکرد فرهنگی - اجتماعی

در این رویکرد، تمرکز بر ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی درونی کشور درگیر است. عمده‌ی راه‌حل‌های که با چنین رویکردی پیشنهاد می‌شود، متمرکز بر مساله فرهنگ و جامعه است، که در ادامه نمونه‌ای از این راه‌کارها بیان می‌شود:

۱.۱.۴.۲. یکسان‌سازی اجتماعی

یکسان‌سازی اجتماعی، برای از میان برداشتن خط تمایز میان گروه‌های قومی و فرهنگی است، تا جامعه‌ی به وجود آید، که تفاوت‌ها در آن برجسته نباشد. مارجر معتقد است: «اگر هدف از سیاست‌های همانندسازی را کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در بین گروه‌های مختلف بدانیم، در صورت تحقق کامل این سیاست‌ها و در نقطه اوج این فرایند، جامعه‌ای متجانس و همگن خواهیم داشت، که در آن بین گروه‌ها از حیث نژادی یا فرهنگی تفاوتی وجود ندارد.» (مارجر، پیشین: ۱۵۷) مشکل این است، که به‌رغم ادعاها برای تحقق همانندسازی، نتیجه آن غلبه‌ی شاخص‌های فرهنگ گروه مسلط است. تطبیق الگوی یکسان‌سازی در بسیاری از کشورهای دارای تنوع قومی، با تغییر ماهوی همراه و در واقع به نوعی تحمیل ارزش‌های گروه مسلط برای از میان برداشتن سنت‌های

دیگران است. در حالی که در همانندسازی باید به اصل خواست داوطلبانه سایر افراد توجه صورت گیرد، اما در عمل چنین نمی‌شود. احمد سوهارتو در کشور اندونزی برای اعمال سیاست «شبه‌سازی» به استحاله‌ی فرهنگ سایر گروه‌های قومی در فرهنگ گروه مسلط می‌پرداخت. هدفی جز سلطه‌ی فرهنگی و قومی وجود نداشت. سیاست مذکور به‌جای همانندسازی، به جدایی طلبان تی‌مور شرقی انگیزه‌ی بیش‌تری برای مقابله با حاکمیت داد. (مقصودی، ۱۳۷۹: ۱۲۴) چنین سیاستی در دوره‌های گوناگون در افغانستان اعمال شده که سرانجامی جز عمیق‌تر شدن شکاف‌های اجتماعی نداشته است.

۲.۱.۴.۲. تکثرگرایی برابر

در این رویکرد، تمامی گروه‌های قومی خود را در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ذی‌نفع احساس می‌کنند و برای رسیدن به آن رقابت دارند. سیاست مبتنی بر تکثرگرایی برابر، تفاوت‌های فرهنگی و ساختاری گروه‌ها را پذیرفته و از آن صیانت می‌کند، به همین دلیل همه‌ی گروه‌ها به نظام سیاسی مشترک وفا دارند. اصل در چنین سیاستی بر برابر قومی و فرهنگی است. (مارجر، پیشین: ۱۶۲)

اجرای این راهبرد، به شکل درست به‌گونه‌ای که رضایت همگان را جلب نماید، حتی در کشورهای توسعه یافته اجرا نشده است، به همین دلیل در بسیاری از موارد اقلیت‌های قومی و نژادی خود را در معرض تبعیض احساس می‌کردند. در سایر جوامع اسلامی به‌مخصوص، در افغانستان هیچ‌گاه حاکمیت به راهبرد کثرت‌گرایی مساویانه برای ایجاد هم‌گرایی توجه نکرده است. مشکل این رویکرد به گفته‌ی مارجر تداوم خاموش اختلافات قومی، بدون حل مشکل است (همان، ۱۶۵) و آتش اختلافات بنیادین قومی و فرهنگی را در خاکستر پوشیده نگه می‌دارد. از سویی برابری بی‌هیچ تفاوتی از هر لحاظ با بینش دینی نیز سازگار نیست. با این وجود راه‌کار تکثرگرایی مساوات طلبانه در صورت توفیق بر اجرا، یکی از راهبردهای مهم برای هم‌گرایی به شمار می‌رود.

۳.۱.۴.۲. تکثرگرایی نابرابر

بر باور نژادپرستانه استوار و برساخته‌ی فکر تفاوت‌های ذاتی انسان‌ها و لزوم برخورداری تباری از تمامی مزایای اجتماعی و سیاسی و بهره‌دهی سایرین است. «روابط قومی آن بر اساس الگوی تکثرگرایی نابرابر تنظیم شده و یک گروه قومی به‌صورت آشکاری دیگر گروه‌های قومی را کنترل کرده و حوزه‌ی تصمیم‌گیری را در انحصار خود دارد (صالحی امیری، ۱۳۷۷: ۹۷) و سیاست‌های آن به توزیع نابرابر قدرت و مزایای اجتماعی می‌انجامد. بازتاب این رویکرد را در دو نوع رفتار:

«استعمار داخلی» و «اخراج و نابودسازی قومی» (مارجر، پیشین: ۱۶۹ - ۱۷۱) می‌توان مشاهده کرد. هر دو روش در نقاطی از جهان اعمال شده و تاریخ کشور افغانستان موارد فراوانی را از گذشته تا کنون شاهد بوده است.

راهبرد تکثرگرایی نابرابر، برای هم‌گرایی، بدترین روش ممکن است. این رویکرد از بنیاد با اشتراک هویتی و ملی مخالف است. در عین این‌که سرشار از پیامدهای غیراخلاقی است، به گسست اجتماعی، عمیق‌تر شدن شکاف‌های ملی، تبعیض، ناروایی، نادیده‌انگاری واقعیت‌های اجتماعی و تشدید بحران می‌افزاید. در این رویکرد نه تنها هم‌گرایی پدید نمی‌آید، بلکه باعث می‌گردد، تا اقوام و فرهنگ‌های غیر برخوردار احساس هویت مستقل کنند. تبعیض را بیش‌تر لمس نمایند و در واکنش به ستم‌های پدید آمده و احساس تهدید هویتی به دنبال راه‌کارهای مقابله باشند.

۴.۱.۴.۲. راهبردهای فرهنگی

برخی با تمرکز، بر حوزه‌ی فرهنگ، راه‌حلهایی را ارایه و راهبرد مورد نظر خود را برای حل بحران افغانستان پیشنهاد داده‌اند. در این پژوهش‌ها در کنار بیان موارد فوق و تقلیل آن به حوزه‌ی فرهنگ، از راه‌کارهای «اسلامی‌سازی فرهنگ سیاسی»؛ با نهادینه کردن شاخص‌های فرهنگ سیاسی مطلوب از منظر اسلام، که می‌تواند جامعه چند دسته و متفرق افغانستان را از وضعیت کنونی بیرون و به وضعیت مطلوب برساند. (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۴۰) و «چند فرهنگ‌گرایی» نام برده‌اند. در الگوی چند فرهنگ‌گرایی در کنار تاکید بر مشترکات برای ایجاد هم‌گرایی، به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی نیز مورد تاکید است. (محسنی، ۱۳۹۵: ۲۰۱) در مقابل، راهبرد «غربی‌سازی فرهنگی» است که به‌مخصوص، در دوره‌ی بیست‌ساله‌ی جمهوریت، پیش از روی کار آمدن امارت اسلامی روی آن تاکید می‌شد. (احمدی، پیشین: ۲۳۰) این راهبرد از سوی نهادها و رسانه‌های گوناگون و خارجیان مورد حمایت قرار داشت، اما به سرانجام نرسید.

۲.۴.۲. رویکرد سیاسی و بین‌المللی

برخی راه‌حل‌های ارایه شده جهت هم‌گرایی ملل مسلمان، با رویکرد سیاسی ارایه شده است. بخشی از این راه‌حل‌ها بر ایجاد بستر هم‌گرایی منطقه‌ای و حمایت از کشورهای کم‌تر برخوردار تاکید دارد و بخش دیگر، به میانجی‌گری و دخالت مستقیم در آن کشورها می‌انجامد. از جمله راه‌حل‌های بخش اول به این موارد می‌توان اشاره کرد: ایجاد ارتباط بین دول اسلامی با انعقاد پیمان‌های استراتژیک سیاسی و اقتصادی با توجه به ظرفیت‌ها و داشته‌های جهان اسلام برای حمایت

از هم‌دیگر در برابر جهان سلطه، ایجاد بازار مشترک، ایجاد سازمان بین‌المللی اسلامی، تقویت گفتمان امت واحده و تاکید بر آرمان‌های وعده شده به سرانجام مطلوب پیروزی حق بر باطل (حسینی مقدم و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳ - ۱۶) اما چنین طرح‌واره‌هایی نیز، با عنایت به عوامل قدرت‌مند واگرایی در دنیای اسلام به‌مخصوص، وابستگی و شیفتگی به استکبار و تمدن غربی، تا هنوز عملی نشده است.

رویکردهای بخش دوم (سیاسی و بین‌المللی) هم کما بیش در افغانستان تجربه شده است. کشورهای منطقه و جهان، همواره درگیر تحولات افغانستان بوده، با دخالت و حضور مستقیم و یا مع‌الواسطه‌ی آنان تحولات این کشور رقم خورده است. اما به باور بسیاری بخش عمده‌ی بحران افغانستان، ناشی از همین دخالت‌ها و اختلاف سیاسی کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. در سطح منطقه هرکشوری به فراخور منافع خویش دخالت کرده و طرف‌دارانی دارد، که جنگ‌های نیابتی آنان را پیش می‌برد. فراتر از منطقه نیز از سده‌ها پیش، افغانستان به‌عنوان دیوار حایل از تصادم مستقیم روسیه و انگلستان در ضعف و عدم ثبات نگاه‌داشته می‌شد. بعدها با اشغال این کشور توسط شوروی به میدان رقابت و جنگ میان دو بلوک شرق و غرب تبدیل گشت. پس از آن نیز، صحنه‌ی رقابت جهانی برای کسب اقتدار و نفوذ بیش‌تر است. اینک عرصه‌ی تنازع میان آمریکا و غرب در قالب پیمان ناتو و کشورهای مقابل آن روسیه، چین و غیره است. هر جبهتی با کارت خود بازی و بر بحران این کشور می‌افزاید. از طرفی تجربه‌ی چندین دهه گذشته نشان داده است، که طرح‌ها و برنامه‌های عرضه شده از بیرون بازتاب مثبتی در این کشور نداشته و نتوانسته است بحران بلند مدت آن را حل نماید.

۳.۴.۲. رویکرد تمدنی

نگارنده، معتقد است: به‌طور کلی مسایل کلان جهان اسلام را بایستی با رویکرد تمدنی مورد بررسی و چاره‌جویی قرار داد. به نظر می‌رسد؛ مسایل و بحران‌های جهان اسلام عمیق و بسیار بزرگ‌تر از آن است، که بتوان صرفاً با رویکرد فرهنگی و سیاسی به بررسی و حل آن‌ها پرداخت. بنابراین، بایستی به دنبال یک راه‌حل کلان‌تر و موثرتر بود، تا بتوان بسیاری از راه‌حل‌های خردتر را ذیل آن به کار برد و اثرگذار ساخت. اولین قدمی که پس از افق‌گشایی تمدنی، برای تحقق هم‌گرایی در کشورهای اسلامی و به‌طور کلی در جهان اسلام می‌توان برداشت، ترسیم افق تمدنی و پیوستن به گفتمان نوین تمدنی جهان اسلام است.

رویکرد تمدنی، به نوعی خوش‌بینی و نگاه مثبت به طرح‌های توسعه‌ای در جهان اسلام معطوف است. این‌که در جهان اسلام کانون‌های تمدن‌گرایی وجود دارد که از دریافت کامل دستاوردهای

تمدنی غرب به دلیل کاستی‌های آن، پرهیز می‌کنند و اسلام را به‌عنوان هسته‌ی هدایت‌گر برپایی تمدن اسلامی نوین می‌پذیرند گام مثبتی در رویکرد تمدنی دینی است؛ هرچند در تعیین نسبت آنان با مدرنیته غربی در هرکشوری، فاصله و نسبت یک‌سانی دیده نمی‌شود. کشورهای نظیر ایران، ترکیه و مالزی علی‌رغم تفاوت دیدگاه، روش، ظرفیت‌ها و زمینه‌های تمدن اسلامی، از منادیان احیا یا برپایی تمدن اسلامی، است. در کشورهای یاد شده می‌توان به یک سری فاکتورهای اساسی و شاخص‌های الگویی مشترک رسید که هم موجب اعتماد به نفس این حوزه‌های سیاسی شده و هم می‌توان زمینه‌های خیزش تمدن اسلامی را در آن دید. سایر کشورهای اسلامی با عنایت به سنجه‌های تمدنی و تراز پیشرفت کشورهای پیش‌تاز مسلمان می‌توانند در چپش دومینوی توسعه و پیشرفت در دنیای اسلام گام‌های مثبتی برداشته و به پیشرفت جهان اسلام کمک کنند.

در نگاهی گذرا به شرایط امروز و وضعیت فعلی کشور افغانستان، سخن از نقش این کشور در تمدن‌سازی نوین اسلامی و تعیین افق و چشم‌انداز تمدنی، دور از واقعیت و تا مقداری اغراق‌آمیز پنداشته می‌شود، اما توجه به این نکته که افغانستان، یکی از کشورهای اسلامی و در قلب جهان اسلام موقعیت دارد، نمی‌توان آن را از پیکر و قلمرو اسلامی جدا پنداشت و از حرکت‌های تمدن‌گرایانه جاری در سایر کشورهای مسلمان بی‌نصیب خواند. ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل افغانستان؛ مانند: سابقه درخشان تمدنی، جمعیت قابل توجه و چشم‌گیر جوان، ظرفیت‌های عظیم منابع انرژی و اقتصادی، منابع سرشار معدنی (سرمایه‌های بالقوه)، موقعیت زیستی (کشوری در قلب جهان اسلامی)، رشد سریع مدنیت و شهرنشینی، ضریب هوشی بالا، تعامل با کشورهای مسلمان دیگر، ارتباط نخبگانی با مراکز فکری و علمی کشورهای اسلامی و جهان، می‌تواند، بستر و زمینه‌های پیوستن به گفتمان نوین تمدنی اسلام را برای این کشور، فراهم کند.

از سویی، گرایش تمدنی پیش از مرحله‌ی اجرا، برآیند نگاه مثبت به آینده و ترسیم یک افق روشن برای جامعه در اندیشه نخبگان و پس از آن سردمداران اجتماعی و سیاسی است. ایجاد فکر تمدنی - به رغم موانع اجتماعی - نخستین و اساسی‌ترین قدم در عرصه‌ی حرکت تمدنی است، که می‌تواند، با الگوگیری از جریان تمدنی در جهان اسلام در افغانستان نیز، پدید آید و در بلند مدت تأثیرش را در عرصه‌ی اجرا نیز بگذارد.

برایند و حاصل حرکت در مسیر تمدن نوین اسلامی، همدلی و احساس تعلق تمدنی اقوام و فرهنگ‌های گوناگون به تمدن اسلامی و مستلزم این است که تمامی ظرفیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، در یک راستا بسیج شود. در راستای هدف تمدنی انسان‌ها محور مشترکی

می‌یابند و «هنر به هم پیوستن انسان‌ها» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۱) شکل می‌گیرد. در ادامه به ظرفیت‌های این رویکرد در حل بحران‌ها و ایجاد هم‌گرایی پرداخته می‌شود.

۱.۲.۴.۲. ظرفیت‌های رویکرد تمدنی

رویکرد تمدنی، در حل مسایل جهان اسلام و به‌طور خاص بحران واگرایی افغانستان، ظرفیت‌های مهمی دارد؛ که از بین آن‌ها به سه ظرفیت اشاره می‌شود:

۱.۱.۲.۴.۲. کلان‌نگری

مهم‌ترین ظرفیت رویکرد تمدنی، کلان‌نگری و صورت دادن به مسایل خرد است. این ویژگی از کلان بودن موضوع تمدن گرفته شده است. تمدن، کلان‌ترین صورت حیات اجتماعی است، که بر هر چیزی سایه می‌اندازد. کلان‌نگری به معنای نادیده گرفتن جزئیات و خرده مسایل نیست، بلکه به مسایل خرد شکل و صورت دادن است. گرایش‌های خرد فرهنگی و نژادی در میدان وسیع تمدنی از اعتبار استقلال می‌افتد، بلکه ذیل اعتبار بزرگ‌تر تمدنی قرار می‌گیرد. برای تمدن رشد و تعالی انسان مهم است، نه در افتادن با چالش‌های حقیر. محدودیت‌ها ذیل چتر وسیع تمدن به‌جای این‌که مانع گسترش تمدن گردد، باعث رونق آن می‌شود.

به‌طور مثال تمدن گذشته اسلامی جغرافیای گسترده‌ای را از اسپانیا تا شمال چین با آن همه تنوع اقلیمی، قومی، فرهنگی و زبانی دربر می‌گرفت و همانند پیکر واحدی بود که با روح اسلام نفس می‌کشید و اقوام زیادی اجزای آن را تشکیل می‌دادند. در عین حال تمدن اسلامی نه تمدن عربی بود، نه ایرانی، نه هندی و نه ترکی و غیره، بلکه تمدن اسلامی بود؛ در عین این‌که همه‌ی این‌ها بودند، ولی در فرهنگ و تمدن اسلامی حل گشته و یکی شده بود. (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۳۲)

این خاصیت تمدن است، که خرده فرهنگ‌ها و جغرافیاهای و اقوام گوناگون را ذیل چتر واحدی که همه به آن احساس تعلق می‌کنند، قرار می‌دهد. اندیشه تمدنی، هم در مقام نظر و هم در عرصه رفتار به تصحیح نگاه و شیوه رفتار کمک می‌کند و بر محدودنگری و خردانگاری‌ها خط بطلان می‌کشد. حل بحران واگرایی در گرو همین نگاه کلان‌نگر که شاخصه تمدن‌گرایی است، ممکن خواهد شد. ذیل سقف وسیع نگاه تمدنی، تمایلات و تعلقات محدود اهمیت خویش را از دست می‌دهد. این به معنی طرد فرهنگ‌ها، تعلقات و وابستگی‌های گوناگون اجتماعی نیست. تمدن با جامعه و هنجارهای اجتماعی برخورد واقعیت‌مدارانه دارد. نگاه تمدنی به پلورالیسم در عرصه اجتماعی منتهی می‌شود نه به پلورالیسم در عرصه معرفتی، لذا به سازگاری و هم‌پذیری متقابل انسان‌ها و در نتیجه،

رشد انسان‌ها که مساله‌ی کلی تمدن است، (جیکوبسن، ۱۳۹۹: ۴۸ - ۴۹) منجر می‌گردد. در نگرش تمدنی، نگاه نظام‌مند نسبت به زمینه‌ها، ظرفیت‌ها و برآیندها صورت می‌گیرد. برای رسیدن به هدف تمدنی از بسیاری فرصت‌ها و زمینه‌های اجتماعی بالاترین استفاده صورت می‌گیرد. بدون توقف کردن در چالش کثرات اجتماعی به هدف برتر یا چشم‌انداز تمدنی، فکر می‌شود. تمدن خود زاییده کثرات است و بر موجودیت‌های بسیار بزرگ دلالت می‌کند (بهمنی، ۱۳۹۹: ۳۱)، اما کثرات اجتماعی ظرفیت‌ساز رونق و پیشرفت تمدن می‌گردد. از طرف دیگر کلان‌نگری توجه افراد جامعه را در مسیر پیشرفت و حل بحران‌ها به افق‌های بلند جلب می‌کند. با توجه به کلان بودن تمدن که به تعبیری یک «ابریستم کلان انسانی» (بابایی، ۱۴۰۱، آدرس ایتا: @Habibollah_babai) است، چشم‌انداز تمدنی نیز بلند است. تمدن‌اندیشی طرح‌واره‌ی پسینی برای رسیدن به وضعیت آرمانی است و افق تعیین شده با وضعیت آرمانی تطبیق می‌کند. ازین رو در کشوری بحران‌زده‌ی مانند افغانستان که در شرایط کنونی هیچ نوع نقطه‌ی وصلی در آن وجود ندارد و مشترکات سرزمینی، پرچم، مذهب، زبان، نام و غیره به جای هم‌افزایی و هم‌گرایی عامل افتراق می‌شود، باید به دنبال نقطه‌ی مشترکی (افق تمدنی) بود، که توان آن را داشته باشد، تا بر همه چیز سایه اندازد.

۲.۱.۲.۴.۲. فراملی و فرامنطقه‌ای

ظرفیت دیگر رویکرد تمدنی، توجه به بعد فراملی و فرامنطقه‌ای مسایل و مشکلات است. رویکرد تمدنی، مساله واگرایی جهان اسلام و جامعه اسلامی را صرفاً یک مساله ملی تلقی نمی‌کند، بلکه به بعد تمدنی آن توجه دارد. این‌که در کشورهای اسلامی نوعی خودباختگی زبانی و گویشی وجود دارد، یک نقص و عیب تلقی می‌شود، اما زمانی می‌توان این مشکل را حل کرد، که به بی‌هویتی تمدنی، توجه صورت گیرد. فقدان هویت و افق تمدنی است که چنین وضعیتی را به وجود می‌آورد. تعمیق واگرایی در افغانستان نیز، به رغم این‌که عوامل خردتری مانند شکاف‌های قومیتی دارد، از بی‌هویتی تمدنی، یا عدم احساس تعلق تمدنی ذیل تمدن اسلامی نشأت می‌گیرد. دوره‌های حاکمیت کمونیست‌ها و حضور غربی‌ها در افغانستان نشان‌دهنده‌ی تلاش و نکاپوری بخشی از نخبگان تاثیرگذار این کشور برای تغییر ذائقه و کسب هویت تمدن غیردینی بود. بدنه‌ی اصلی جامعه مسلمان، آن را به‌خاطر رسوبات دینی و اسلامی طرد کردند. با این وجود ظرفیت لازم و توان دریافت ضرورت الحاق به هویت تمدنی اسلامی را دریافت نکرده و در نوعی بی‌هویتی تمدنی گرفتار است. پیامد چنین وضعیتی برجسته‌سازی هویت‌های خرد و بسته‌ی تباری و گرفتار شدن در دام ارزش‌های غیر واقعی است.

۳.۱.۲.۴.۲. خودگستری و تاثیرگذاری

از ویژگی‌های تمدن اشاعه و گسترش ارزش‌ها و شعارها به بیرون از مرزها و زادگاه خویش است. چنانچه تمدن غرب ارزش‌های خویش را به سایر مناطق گسترش می‌دهد. فرَنکوپس در تعریف از تمدن غرب می‌گوید، تمدن غرب خودگستری دارد. بدین معنی که انسان‌های بیگانه می‌تواند آن را فهم کرده و به راحتی از آن در آموختن زبان، نحوه‌ی پوشش و سبک زندگی تقلید می‌کند. (فرَنکوپس، ۱۳۹۹: ۳۵۹) چنین اظهار دیدگاهی مبتنی بر واقعیت‌های امروز جهان است، که برای غربی شدن و با معیارهای غرب زندگی کردن عطش فراوانی وجود دارد. ویژگی «خودگستری» تمدن غالب، مانند تمدن غربی و بهره‌مندی از آورده‌های آن، باعث تاثیرگذاری بر جوامع پیرامونی می‌شود. بنابراین، قابل درک است، که غلبه و سلطه تمدن غربی، افق تمدنی جهان اسلام را تیره و تار کرده و جوامع اسلامی را از هویت تمدنی اسلامی و فرهنگ و ارزش‌های دینی دور ساخته است و در پی آن سطوح پایین‌تر که سطوح تفاوت‌هاست پررنگ شده است. امت اسلامی و اخوت دینی مفهوم تمدنی خویش را از دست داده است.

در صورت فراهم‌سازی افق تمدنی و تحقق تمدن نوین اسلامی، با توجه به ویژگی «خودگستری تمدن»، تمدن اسلامی نیز زمینه‌های گسترش خود را در قلمرو اسلامی و حتی سرزمین‌های غیراسلامی فراهم خواهد کرد. تمدن‌های غالب «برای اشاعه و گسترش منتظر گفت‌وگوهای فرهنگی و یا تعاملات استراتژیک و به قول امروز امتیاز دادن و امتیاز گرفتن نمی‌ماند.» (یعقوبی، ۱۳۹۸ ب: ۱۹۳) پس ناگزیر برای حل واگرایی‌ها و مسایل ناشی از تاثیرات تمدنی بایستی به راه حل تمدنی پناه برد. تمدن چتر وسیعی است، که سایه‌اش بر تمامی جوانب می‌افتد. واگرایی‌ها، در این مسیر کم‌رنگ و شکاف‌ها زایل می‌گردد. اگر بحران‌ها عمیق‌تر باشد، برای حل آن، راهی جز راه‌کار جامع و کلان تمدنی نمی‌ماند که بر کلیه مولفه‌های بحران‌ساز چتری انداخته و بی‌اثر نماید. نظیر چنین پیشنهادی را در مورد نظام‌سازی اسلامی، می‌توان از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای به دست آورد، که به سران کشورهای اسلامی توصیه می‌کند؛ اگر می‌خواهید از مراحل سخت نظام‌سازی اسلامی موفق عبور کنید باید افق بلند تمدن نوین اسلامی را در نظر بیارید. (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۰۶/۲۶) از نظر ایشان در سایه‌ی هدف تمدنی است، که می‌توان بسیاری از بحران‌ها، حتی نظام‌سازی اسلامی را حل کرد.

نتیجه‌گیری

مفهوم تمدن دارای ابعاد چندلایه و گسترده است. هر تمدن پژوه به تبع دغدغه‌های خویش به اندکی از بی‌شمار مفاهیم آن بسنده می‌کند. در این نوشته «افق‌گشایی تمدنی» به‌عنوان عاملی برای برون‌رفت از بحران واگرایی، توصیه شد. ظرفیت‌های تمدنی از ابعاد گوناگون کلان‌نگری، بررسی و تحلیل مسایل خرد در بستر کلان‌تر فرامنطقه‌ای و تمدنی و غیره، دلیل طرح راه‌کار تمدنی برای حل بحران واگرایی در جهان اسلام و کشور افغانستان است. از جانب دیگر افق‌گشایی تمدنی به‌عنوان شاخص؛ زمینه‌ی اجرای برخی از راهبردهای جزئی را فراهم می‌کند و به طرد برخی دیگر، از راه‌کارها می‌پردازد. از آن‌جا که این راه‌حل دینی است، بستری می‌شود برای نهادینه کردن شاخص‌های فرهنگ دینی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و غیره و به «اسلامی‌سازی فرهنگ در جامعه اسلامی»، مدد می‌رساند. هم‌چنین به‌لحاظ ویژگی‌های کلان‌نگری، وسعت نگاه و هدف عالی‌تر، با تمامی خُرده فرهنگ‌ها و تفاوت‌های اجتماعی به‌عنوان واقعیت‌های اجتماعی و ظرفیت‌های تمدنی مواجه می‌شود و به نوعی به کثرات در عین وحدت، عینیت می‌بخشد. در مقابل به طرد بسیاری دیگر از راه‌حل‌های که با ماهیت «گفتمان نوین تمدنی اسلامی» مغایرت دارد می‌پردازد. به‌عنوان نمونه؛ «غربی‌سازی فرهنگی»، در جامعه اسلامی را نفی می‌کند؛ چون با ماهیت دینی تمدن اسلامی هم‌خوانی ندارد.

منابع

۱. آریان‌پور، منوچهر (۱۳۷۷)، فرهنگ پیش‌رو آریان‌پور، تهران، انتشارات جهان‌رایانه، چاپ اول.
۲. ابوالنصر، فضیل (۱۳۷۸)، رویارویی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۳. احدی، انورالحق (۱۳۸۵)، زوال پشتون‌ها در افغانستان، ترجمه‌ی سید اکبر زیوری، نشریه مطالعات سیاسی، ج ۳۵، ش ۷.
۴. احمدی، سید عزت‌الله (۱۳۹۵)، راهبردهای تحول فرهنگ سیاسی در افغانستان با تاکید بر آموزه‌ای اسلامی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^(ه).
۵. بابایی، حبیب‌الله (۱۴۰۱)، امکان وحدت در وضعیت تنوع (۱)، کانال اینتا به آدرس (@Habibollah_babai).
۶. بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نشر نی، چاپ بیست و چهارم.
۷. بهمنی، محمدرضا (۱۳۹۹)، از واژه‌پردازی تمدن تا رویکرد تمدنی، از کتاب: چیستی تمدن، ترجمه سید محمدحسین صالحی، قم، پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
۸. تهرانیان، مجید (۱۳۷۶)، گفتمان قومی و بی‌نظمی نوین جهانی؛ یک نوع دیدگاه جمع‌گرایانه، ترجمه حسین قاضیان، تهران، انتشارات سروش.
۹. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۴)، تحولات مرزها و نقش ژئوپلیتیک آن در خلیج فارس، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
۱۰. جیکوبسن، ان. پی (۱۳۹۹)، مساله تمدن، از کتاب: چیستی تمدن، ترجمه سید محمد حسین صالحی، قم، پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، (۴۵ - ۹۱).
۱۱. حسینی مقدم، محمد (۱۳۹۱)، «هم‌گرایی جهان اسلام و آینده تمدنی»، قزوین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، فصل‌نامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال اول شماره ۳، صص ۱ - ۱۹.
۱۲. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۱/۰۷/۲۳)، در دیدار جوانان استان خراسان شمالی، <https://farsi.khamenei.ir/9>
۱۳. _____ (۱۳۸۷/۷/۱۰)، در دیدار با مسؤولان نظام به مناسبت روز عید فطر، <https://farsi.khamenei.ir>

۱۴. _____ (۱۳۸۹)، منشور فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، نشر دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۱۵. _____ (۱۳۸۸/۳/۱۴)، در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی^(ه)،
(<https://farsi.khamenei.ir>)
۱۶. _____ (۱۳۹۷/۱۱/۲۲)، بیانیه گام دوم، (<https://farsi.khamenei.ir>).
۱۷. _____ (۱۳۸۵/۰۵/۲۵)، در دیدار با مسؤولان وزارت خارجه،
(<https://farsi.khamenei.ir>)
۱۸. _____ (۱۳۹۰/۷/۲۵)، در دیدار با برگزیدگان و نخبگان کرمانشاه،
(<https://farsi.khamenei.ir>)
۱۹. _____ (۱۳۹۰/۰۶/۲۶)، بیانات در اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی،
(<https://farsi.khamenei.ir>)
۲۰. دنیوی، احسان (۱۳۹۷)، معنا شناسی تمدن نوین اسلامی با تحلیل مفهوم تمدن و مقایسه تطبیقی با تمدن اسلامی، مجموعه مقالات: همایش ملی تمدنی نوین اسلامی (ج ۲)، تهران، انتشارات دانشگاه شاهد، چاپ اول.
۲۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول.
۲۲. ربیعی، حسین، علل ناپایداری مرزهای سیاسی در جهان اسلام، سایت موسسه آینده پژوهی جهان اسلام
(<https://shop.iiwfs.com>)
۲۳. رویش، عزیز (۱۳۹۱)، بگذار نفس بکشم، کابل، انتشارات تاک، چاپ اول.
۲۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)، کارنامه اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
۲۵. سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۰)، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، انتشارات موسسه بوستان کتاب قم، چاپ اول.
۲۶. شیخ نوری، محمدمیر (۱۳۸۵)، نقش غرب در پیدایش و گسترش اختلافات مرزی، تهران، سازمان انتشارات پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
۲۷. صالحی امیری، سید رضا (۱۳۷۷)، مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، موسسه انتشاراتی کمیل، چاپ دوم.

۲۸. عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۱ الف)، ژئوپلیتیک، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم.
۲۹. _____ (۱۳۷۸ ب)، جغرافیای سیاسی جهان اسلام، قم، واحد تدوین کتب درسی چاپخانه اسوه، چاپ اول.
۳۰. علوانی، طه جابر (۱۳۸۰)، بحران فکری معاصر شناخت و راه کارها، ترجمه عثمان ایزدپناه، سندج، بی‌نا.
۳۱. علی‌بابایی، غلام‌رضا (۱۳۸۲)، فرهنگ سیاسی آرش، تهران، نشر آشیان، چاپ اول.
۳۲. عمید، حسن (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی عمید (رقعی)، تهران، چاپخانه سپهر تهران، چاپ بیستم.
۳۳. غفاری هاشجین، زاهد (۱۳۹۵)، «زمینه‌ها و بایسته‌های تحقق تمدن نوین اسلامی از منظر تمدن‌گرایان»، فصل‌نامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم قم، شماره ۷۵، صص ۱۲۳ - ۱۵۰.
۳۴. قَرَنکوپس، جان (۱۳۹۹)، نظریه اسپنگلر در باب تمدن، از کتاب: چیستی تمدن، ترجمه سید محمد حسین صالحی، قم، پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، (۳۵۱ - ۳۸۰).
۳۵. فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم.
۳۶. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۷۰)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت.
۳۷. کاتب هزاره، فیض محمد (۱۳۷۲)، سراج التواریخ، تهران، موسسه مطالعات و انتشارات بلخ، چاپ اول.
۳۸. کیانوش، حسن (۱۳۸۱)، واژه‌های برابر فرهنگستان ایران، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول.
۳۹. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه‌ی علی‌عالمی کرمانی، تهران، موسسه انتشاراتی عرفان، چاپ اول.
۴۰. گلی‌زواره، غلام‌رضا (۱۳۸۵)، جغرافیای جهان اسلام: آشنایی با کشورهای اسلامی و قلمرو اقلیت‌های مسلمان، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.
۴۱. مارجر، مارتین (۱۳۷۷)، «سیاست قومی»، ترجمه‌ی علی اصغر افتخاری، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، دوره‌ی اول، شماره اول، صص ۱۸۲ - ۱۵۳.
۴۲. مایل هروی، نجیب (۱۳۷۱)، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران، شرکت سهامی عام (افست)، چاپ دوم.
۴۳. متقی، ابراهیم (۱۳۷۸)، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، تهران، سازمان انتشارات پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.

۴۴. محسنی، محمد جواد (۱۳۹۵)، تبیین نقش چند فرهنگ‌گرایی در حل بحران افغانستان، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^(۵).
۴۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار (۲۴) شهید مطهری، تهران - قم، انتشارات صدرا، چاپ اول.
۴۶. مقصودی، مجتبی (۱۳۷۹)، «اندونزی درس‌هایی از بحران همبستگی»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، سال اول شماره ۴، صص ۱۲۱ - ۱۴۸.
۴۷. منصوری، جواد (۱۳۶۷)، شناخت استکبار جهانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۴۸. نجفی، موسی (۱۳۹۴)، فلسفه تحول تاریخ در شرق و غرب تمدن اسلامی، تهران، انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ اول.
۴۹. واعظی، حمزه (۱۳۸۱)، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران، موسسه انتشاراتی عرفان، چاپ اول.
۵۰. هاشمی مقدم، امیر (۱۴۰۰)، چرا افغانستان (برای ایران) مهم است؟، تهران، کتاب راهبرد، مرکز بررسی‌های استراتژیک، چاپ اول.
۵۱. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، چاپ اول.
۵۲. یعقوبی، عبدالرسول (۱۳۹۶)، زمینه‌ها و عوامل اجتماعی - فرهنگی واگرایی جهان اسلام، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ اول.